روایات تفسیری عایشی ذیل آیه «قال هذا ربّی»

- الف) «أَيْنَ اسْمُ اللهِ»
- ب) «لَمْ يَبْلُغْ بِهِ شَيْئًا، أَرَادَ الْغَيْرَ الدِّينَ قَالَ»
- ج) «إِنَّمَا كَانَ فِي طَبَرِ بِهِ وَهُوَ مِنْ غَيْرِ شُكْرٍ»
- د) «إِنَّهُ مَنْ كَفَرَ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ»

الف) «أَيْنَ اَسِ لِلْمِيثَاقِ»

خب حالا به روایت تفسیر شریف عیاشی بیاییم. امام علیه‌السلام در مورد واژه «ضالین» یک کلمه فرمودند که کلید می‌شود. حضرت علیه السلام می‌فرمایند:

> «عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فِي قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ): لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ :«أَيْنَ اَسِ لِلْمِيثَاقِ»».[1]

یعنی میثاق الهی را فراموش می‌کنم. به به! چه تفسیری! چه توضیحی! چه راه‌گشا است! اگر خداوند من را هدایت نکند، از کسانی می‌شوم که میثاق را فراموش کرده‌اند. پس می‌گوید ما می‌خواهیم یک راه را برویم، ساکن ننشسته‌ایم، می‌خواهیم برویم و به یک چیزی برسیم، آن چیز چیست؟ به چه چیزی واصل بشویم؟ که بعد از راه گمراه بشویم و به آن نرسیم. می‌خواهیم به میثاق، فطرت اولیه، «الست بربّکم»، عالم ذر، عالم اظله برویم. اینها اصل کار است. در همین چند جلسه قبل، راجع به‌معنای سلام و عهد و میثاقی که خداوند متعال گرفته، صحبت کردیم. خیلی عالی است. «اَس لِلمیثاق».

پس حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خواهند بگویند همه ما و شما و قوم، در راه هستیم. یعنی به‌دنبال چیزی می‌گردیم تا به آن برسیم. مقصد درست ما که خودمان هم نمی‌دانیم و می‌خواهیم به هدف آنجا برسیم، آن فطرت الهی است، میثاقی است که خداوند از ما گرفته است. آن توحید است؛ «فطرهم علی التوحید»[2]. اگر سراغ زهره بروید، اگر سراغ قمر بروید، گمراه می‌شوید. قرار نیست آن فطرت توحیدی شما قمر باشد، قرار نیست شمس باشد. این اولین لحظه‌ای است که دو بار تحیر پیش آمده است، جز ضالین می‌شوم؛ راه را گم کرده‌ام، حالا باید چه کار کنم؟

اگر این کلید را بگیریم و آیه ناظر به این باشد، حالا برگردیم و مراحل آیه را در نظر بگیریم. آیه می‌فرماید: «وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ»، بعد می‌گوید: «هَٰذَا رَبِّيۖ». این «جنّ علیه اللیل» یعنی چه؟ این‌چنین ارائه ملکوت کردند؛ ستاره را دیدند، ماه را دیدند، خورشید را دیدند، همه اینها افول کردند، حضرت به خالق آفلها چه کار کردند؟ فرمودند: «إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ»؛ روح مبارک ایشان و نفس قدسی ایشان، متوجه «وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ» [است].

آیا این گفتن «هذا ربّی» شرک بود یا نبود؟ در یک روایت داریم؛

---

[1]. علامه بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۴۰.

[2]. شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

ب) «لَمْ يَبْلُغْ بِهِ شَيْئاً، أَرَادَ غَيْرَ الَّذِي قَالَ»

> «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فِيمَا أَخْبَرَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): هَذَا رَبِّي، قَالَ: «لَمْ يَبْلُغْ بِهِ شَيْئاً، أَرَادَ غَيْرَ الَّذِي قَالَ»[1].

«لَمْ يَبْلُغْ بِهِ شَيْئاً»؛ این‌که حضرت ابراهیم فرمودند: «هذا ربّی»، هیچ ضرری به ایشان نداشت. ایشان را به شرک و کفر نکشاند. چرا؟؛ «أَرَادَ غَيْرَ الَّذِي قَالَ»؛ مراد ایشان نبود که بگویند «هذا ربّی». شبیه همین روایتی که الآن در توحید صدوق هست. اما در روایت قبلی دارد:

---

[1]. علامه بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۴۰.

ج) «إِنَّمَا كَانَ فِي طَلَبِ رَبِّهِ، وَهُوَ مِنْ غَيْرِهِ شِرْكٌ»

> «عَنْ حُجْرٍ، قَالَ: أَرْسَلَ الْعَلَاءُ بْنُ سَيَابَةَ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): هَذَا رَبِّي وَأَنَّهُ مَنْ قَالَ هَذَا الْيَوْمَ فَهُوَ عِنْدَنَا مُشْرِكٌ؟ قَالَ: «لَمْ يَكُنْ مِنْ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شِرْكٌ، إِنَّمَا كَانَ فِي طَلَبِ رَبِّهِ، وَهُوَ مِنْ غَيْرِهِ شِرْكٌ»[1].

«أَنَّهُ مَنْ قَالَ هَذَا الْيَوْمَ فَهُوَ عِنْدَنَا مُشْرِكٌ؟»؛ اگر کسی حتی اول بلوغش باشد و بگوید: «هذا ربّی»، مشرک شده است. باید بگوید «لا اله الاّ اللّه»، نه اینکه بگوید: «هذا ربّی». لذا سؤال کرد و برایش مشکل بود. ببینید «العبارة للعوام»؛ عبارات آیه به این صورت، برای نوع مردم موجب اشکال می‌شود. «قَالَ: لَمْ يَكُنْ مِنْ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شِرْكٌ، إِنَّمَا كَانَ فِي طَلَبِ رَبِّهِ، وَهُوَ مِنْ غَيْرِهِ شِرْكٌ»؛ یعنی چه؟؛ یعنی اگر غیر از حضرت ابراهیم بگوید: «هذا ربّی»، شرک است. حضرت در طلب ربّ بودند. از ایشان شرک نبود. «طلب ربّ» یعنی چه؟؛ یعنی طلب استدلال برای خلق بر خالق سماوات و ارض. خب، این شرک نبود. کسی که می‌خواهد مماشات کند و مطلب را جلو ببرد، مشکلی نیست.

شاگرد: «طلب ربّ» یعنی طلب اثبات. چون برای خودش که ثابت بود.

استاد: و لذا اگر خودش بگوید شرک است و الاّ اگر برای طلب اثبات باشد، شرک نیست.

---

[1]. همان.

د) «إِنَّهُ مَنْ فَكَّرَ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ»

روایت یازدهم، قبل از روایت «النَّاسِ لِلْمِيثَاقِ» است. همه اینها در تفسیر عیاشی است. روایت این است:

> «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)، قَالَ: فِي إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِذْ رَأَى كَوْكَباً، قَالَ:«إِنَّمَا كَانَ طَالِباً لِرَبِّهِ، وَ لَمْ يَبْلُغْ كُفْراً، وَ إِنَّهُ مَنْ فَكَّرَ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ»[1].

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ»؛ آنجا از «الْعَلَاءُ بْنُ سَيَابَةَ» و «مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ» بود، یکی جور جواب دادند. اینجا محمد بن مسلم است. **«قَالَ: إِنَّمَا كَانَ طَالِباً لِرَبِّهِ، وَ لَمْ يَبْلُغْ كُفْراً»**؛ حضرت ابراهیم، طالب ربّ‌خودشان بودند و به کفر نرسیدند. **«وَ إِنَّهُ مَنْ فَكَّرَ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ»**. خب، این روایت را چه کار کنیم؟ این دیگر طلب اثبات است؟! اینجا امام علیه‌السلام بیان دیگری را به محمد بن مسلم می‌فرمایند.

این روایت، کلید ِپس از اولین کلید است. یعنی مردم یک فطرتی دارند، به‌دنبال آن هستند. اگر راه را درست بروند به آن می‌رسند و اگر درست نروند، گمراه می‌شوند. اگر درست بروند، رفتن می‌خواهند؛ یعنی باید سیر کند و همه چیزها را ببیند؛ باید آزمون و خطا کند. کسی که دارد آزمون وخطا می‌کند، کافر شده است؟! آزمون و خطا که کفر نیست. این روایت، تا اینجا، خیلی خوب شد. حال سراغ آیه قرآن بیاییم. **«إِنَّهُ مَنْ فَكَّرَ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ»**؛ کسی که ملکوت به او ارائه می‌شود، الآن یک فیلسوف یا حکیمی یا هر کسی، دارد تفکر می‌کند تا به فطرت الهی‌ای که خداوند به او داده بود، برسد؛ سیر الی اللّه تعالی بکند؛ «فطرهم علی التوحید». **«وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ»**؛ کسی که فکر می‌کند، طبق این روایت به‌منزل حضرت می‌شود، برای او ارائه ملکوت می‌شود یا خیر؟

چیزی که به ذهن بنده می‌آید، این است: بله؛ هر کسی که در حال فکر و سلوک است تا به آن فطرت اصلی خود برسد، قطعاً ملکوت دارد به او ارائه می‌شود. قطعاً وقتی به یقین می‌رسد، آن یقین برای او نور ملکوتی است و به اندازه خودش، سیر کرده است. اما به نکته‌ی اولی که عرض کردم، برگردیم؛ آیه شریفه که حال مردم را نمی‌گوید. آیه شریفه دارد سیر پیامبر اولوا العزم را می‌گوید. خب، اگر اینطور است، حال باید تمام واژه‌هایی که در این آیات به کار رفته را ببینیم در لغت انبیاء علیهم‌السلام به چه معنا است. چون اصل معنای آیه شریفه، سر و کارش با یک پیامبر اولوا العزم است. آیه دارد ارائه ملکوت به او را می‌گوید که همه پرده‌ها از چشمش کنار رفته است. اینجا نمی‌توان به‌سادگی از واژه‌ها در شد؛ بگوییم «لیل» یعنی «لیل»، «کوکب» هم یعنی

«کوکب». لذا من محتملاتی را عرض میکنم تا ببینید چور در میآید ای خیر.

---

[1]. همان، ص ۴۴۰.